



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲ آذر ۱۳۹۱
مصادف با: ۲۷ محرم الحرام ۱۴۳۴
جلسه: ۴۰

موضوع کلی: وضع
موضوع جزئی: مقام دوم - امکان قسم سوم
سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

امکان قسم سوم:

بحث در امکان اقسام چهارگانه وضع بود، نوبت رسید به امکان قسم سوم یعنی وضع عام و موضوع له خاص، گفتیم در این رابطه چند قول وجود دارد، بعضی قائل به امکان و برخی قائل به عدم امکان هستند. مرحوم آخوند از کسانی است که قائل به امکان این قسم است، ما نظر ایشان و اشکال وارد بر کلام ایشان و پاسخ‌های آن را ذکر و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کلام محقق خراسانی:

به نظر مرحوم آخوند واضح می‌تواند معنای کلی را تصور کند و لفظ را در مقابل افراد و مصادیق آن قرار دهد چون کلی مرآت برای افراد و وجه برای خاص است یعنی کلی می‌تواند حکایت از افراد کند و مرآت برای افراد باشد زیرا افراد و مصادیق یک کلی اگر چه در خصوصیات فردیه با هم تفاوت و مغایرت دارند ولی بین همه آنها یک قدر جامع و وجه اشتراک وجود دارد مثلاً مفهوم عام و کلی انسان می‌تواند وجه و مرآت برای افرادش مانند زید، عمرو، بکر و امثال آن باشد، لکن مسئله این است که چگونه کلی و عام مرآت برای افرادش می‌باشد؟ مرحوم آخوند می‌فرماید چون مفهوم کلی در واقع همان قدر جامع بین مصادیق است لذا تصور معنای کلی در حقیقت همان تصور مصادیق است اگر چه این مصادیق دارای خصوصیات فردی هم باشند پس به این جهت کلی مرآت و وجه برای افراد خود می‌باشد که قدر جامع بین افراد است و وقتی خود کلی تصور می‌شود در واقع گویا افراد تصور شده‌اند و تصور کلی همان تصور افراد است ولو اینکه این افراد با خصوصیات فردیه از هم متمایزند.

پس مرحوم آخوند در واقع با ضمیمه دو مطلب این امکان را ثابت می‌کند؛ یکی اینکه واضع در مقام وضع محتاج تصور تفصیلی معنای موضوع له نیست بلکه در مقام وضع و هنگام تصور و لحاظ معنی می‌تواند به وجه اجمالی معنی اکتفاء کند و بیش از این لازم ندارد و دیگر آنکه عام وجه و مرآت برای خاص است لذا می‌تواند عام را تصور و لفظ را برای افراد و مصادیقش وضع کند. این دو مطلب در حقیقت اساس بیان مرحوم آخوند در اثبات امکان وضع عام و موضوع له خاص است. پس اصل تصور معنی از طرف واضع در مقام وضع قطعی و مسلم است اما اینکه آیا باید تفصیلاً خصوصیات افراد و مصادیق را تصور کند هیچ ضرورتی ندارد و عام یک وجه اجمالی برای خاص است و معرف خاص می‌باشد اما نه تفصیلاً بلکه اجمالاً پس وقتی عام می‌تواند وجه و مرآت برای خاص باشد، واضع می‌تواند معنای کلی را تصور کند لکن لفظ را برای معنای عام قرار ندهد بلکه برای افرادی قرار دهد که در مقام وضع آنها را به نحو اجمالی تصور کرده پس وضع عام و موضوع له خاص امکان دارد.

اشکال به محقق خراسانی:

مرحوم مشکینی این اشکال را نقل و در حاشیه کفایه پاسخ داده، محقق عراقی هم این اشکال را نقل و پاسخ می‌دهد، در کلمات امام(ره) و مرحوم آقای خویی هم این اشکال با بیان‌های مختلف ذکر شده اگر چه بعضی مثل امام(ره) این اشکال را به مرحوم آخوند وارد می‌دانند و پاسخی به آن نداده‌اند اما در عین حال باید این اشکال بررسی شود.

قدر مسلم این است که در همه تقریباتی که از این اشکال شده بر این نکته تأکید شده که عام نمی‌تواند وجه و مرآت خاص باشد یعنی در واقع اشکال به مطلب دوم مرحوم آخوند است و مطلب اول درست است. واضح برای تصور معنی در هنگام وضع لازم نیست معنی را تفصیلاً تصور کند و حتی در وضع خاص و موضوع‌له خاص هم این گونه نیست که معنای خاص تفصیلاً تصور شود مثلاً هنگامی که پدری برای فرزندش اسم می‌گذارد این گونه نیست که در هنگام وضع اسم برای فرزندش تمام خصوصیات فرزندش را تفصیلاً تصور کند لذا به طور کلی در اینکه واضح برای وضع به بیش از تصور اجمالی محتاج نیست تردیدی نیست. اشکال در مطلب دوم مرحوم آخوند است که ایشان می‌گویند عام می‌تواند وجه و مرآت برای خاص و افراد باشد لکن اشکال این است که چنین چیزی ممکن نیست.

اصل اشکال این است که درست است که واضح در مقام وضع لازم نیست معنی را به تمامه و به همراه همه خصوصیات تصور کند بلکه تصور اجمالی کافی است ولی مشکل این است که عام نمی‌تواند مرآت برای افراد و مصادیق باشد چون کلی و عام یک مفهوم است و افراد و مصادیق مفاهیم دیگری هستند، مفهوم نمی‌تواند از مفهومی مباین و مغایر با خودش حکایت کند، عام یک مفهوم کلی است مثل انسان و خاص یک مفهوم جزئی است مثل زید و مفهوم زید متباین با سایر مصادیق مثل عمرو و بکر و امثال آن می‌باشد و هیچ مفهومی نمی‌تواند حاکی از مفهومی مباین با خودش باشد حتی می‌گویند در واقع الانسان حیوان ناطق مثال درستی برای حمل اولی ذاتی نیست چون ملاک در حمل اولی ذاتی اتحاد مفهومی است و تغایر آنها به اجمال و تفصیل است در مقابل حمل شایع صناعی که ملاک در آن اتحاد وجودی و تغایر مفهومی است پس ملاک در حمل اولی ذاتی اتحاد مفهومی است در حالی که مفهوم انسان مباین با مفهوم حیوان ناطق است یعنی مفهوم انسان هیچ‌گاه حاکی از مفهوم حیوان ناطق نیست پس بین مفهوم کلی و مفهوم فرد تغایر است لذا عام و کلی نمی‌تواند حاکی از افراد و مرآت برای آنها باشد چون هیچ مفهومی حاکی از مفهوم مباین با خودش نیست. قطعاً مفهوم انسان با مفهوم زید مغایرت دارد لذا امکان ندارد یکی حاکی از دیگری باشد پس اصل مرآت بودن عام برای خاص مخدوش است.^۱

در این اشکال سخن از این است که عام و کلی نمی‌تواند مرآت برای افراد باشد چون مفهوم کلی با مفهوم افراد مغایر است و یک مفهوم نمی‌تواند حاکی از مفهومی مباین با مفهوم خودش باشد.

سؤال: طبق کلام مرحوم آخوند ما در مقام وضع نیازی به تصور تفصیلی نداریم و تصور اجمالی کفایت می‌کند لذا نیازی به تصور خصوصیات فردیه افراد نیست و عام حاکی از قدر جامع و مشترک بین افراد است.

۱. نهاية الافکار، ج ۱، ص ۳۷.

استاد: به نظر مستشکل اگر خصوصیات فردی افراد کنار گذاشته شود چیزی به نام فرد باقی نمی‌ماند چون فردیت افراد به خصوصیاتشان می‌باشد و معنی ندارد که گفته شود عام حاکی از افرادش است و اگر گفته شود عام حاکی از قدر جامع بین افراد است در این صورت از ما نحن فیه که وضع عام و موضوع له خاص است خارج می‌شود و در دائره وضع عام و موضوع له عام قرار می‌گیرد چون در این صورت عام مرآت برای افراد نشده است.

پاسخ از این اشکال:

محقق عراقی^۱ پاسخی از این اشکال داده‌اند و مرحوم آقای خویی^۲ نیز همین پاسخ را ذکر کرده و فقط یک مؤیدی بر این پاسخ اضافه کرده‌اند که انشاء الله پاسخ این اشکال را در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

تذکر اخلاقی: قلب سلیم

در روایات و آیات قرآنی بر قلب سلیم خیلی تکیه شده است مثلاً در آیه شریفه: «یوم لا ینفع مالٌ و لا بنون إلا من أتى الله بقلب سلیم»^۳ روزی که در آن روز هیچ یک از اسباب اتکاء و تکیه‌گاه‌های انسان در این دنیا به درد انسان نمی‌خورد مگر آن که انسان با قلب سلیم در محضر خداوند متعال حاضر شود، مال و فرزند عمده‌ترین تکیه‌گاه‌های شخص در دنیا است و آنچه که انسان بیشترین بهره را از آن می‌برد مال و فرزند است. خداوند متعال در آیه فوق می‌فرماید: هیچ یک از مال و فرزند فی‌نفسه در قیامت به درد انسان نخواهد خورد و الا اگر مالی در راه خدا مصرف شده باشد در قیامت هم به انسان نفع می‌رساند و همچنین است اگر فرزند صالحی داشته باشد ولی فی‌نفسه مال و فرزند در قیامت نفعی به انسان نخواهند رساند و تنها چیزی که در قیامت به درد انسان می‌خورد قلب سلیم است، کثرت اعمال و زیارات و دعاها اگر همراه با قلب سلیم نباشد هیچ ارزشی ندارد اما اگر قلب سلیم باشد ولو اعمال قلیل باشد نافع به حال انسان خواهد بود. سلامت قلب آن قدر مهم است که امام باقر (ع) می‌فرماید: «لا سلامة کسلامة القلب»؛ هیچ سلامتی مثل سلامت قلب نیست. سلامتی جسم خیلی مهم است و از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است ولی مهم‌تر از آن سلامت قلب یعنی سلامت روح و جان آدمی است. حال این قلب سلیم که به تصریح آیه قرآن در روز قیامت نافع به حال صاحبش خواهد بود و به تعبیر امام باقر (ع) برترین سلامت‌ها و افضل سلامت‌هاست چیست؟ قلب سلیم یعنی قلبی که نسبت به خداوند متعال و مردم سلیم باشد، قلب نه می‌تواند فقط به خدا سلیم باشد و از مردم غافل باشد و نه می‌تواند فقط نسبت به مردم سلیم باشد و از خدا غافل باشد بلکه قلب سلیم قلبی است که این دو جهت با هم در آن وجود دارد یعنی هم نسبت به خدا و هم نسبت به مردم سلیم است. از امام صادق (ع) در مورد آیه فوق سؤال می‌کنند که قلب سلیم چیست؟ حضرت فرمودند: «القلب السلیم الذی یلقى ربّه و لیس فیه احدٌ سواه و کلّ قلب فیه شرکٌ او شک فهو ساقطٌ»^۴ قلب سلیم یعنی قلبی که از غیر خدا خالی باشد و غیر خدا در آن جایی نداشته باشد که این مرتبه کمی نیست و از هر کسی ساخته نیست. در روایت دیگری حضرت

۱. بدایع الافکار، ج ۱، ص ۳۹-۳۷.

۲. محاضرات الاصول، ج ۱، ص ۵۴ و ۵۵.

۳. شعراء/ ۸۸ و ۸۹.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۶، حدیث ۵.

می‌فرمایند: «هو القلب الذی سلم من حب الدنیا» یعنی قلبی سلیم است که حب دنیا در آن نباشد. یک بعد و وجه دیگر از قلب سلیم در ارتباط با دیگران است، دوست داشتن دیگران و محبت به دیگران نه فقط در حد یک محبت عادی. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «لایسلم لک قلبک حتی تحب للمؤمنین ما تحب لنفسک»؛ قلب وقتی سالم و سلیم می‌شود که آنچه را که برای خودت می‌پسندی و دوست داری برای دیگران هم دوست داشته باشی و آنچه را که برای خودت دوست نداری و نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسندی که این مجاهدت می‌خواهد. گفتیم قلب سلیم دو بُعد دارد؛ یکی در رابطه با خداوند متعال و بُعد دیگر در رابطه با مردم است، وجه مشترک این دو بُعد که موجب سلامت قلب است این است که خود محوری و خود خواهی باید کنار گذاشته شود و غیر خداوند متعال نباید در قلب انسان باشد یعنی انسان خودش را باید نادیده بگیرد و آنچه را که برای خود دوست دارد برای دیگران هم دوست بدارد یعنی منیت کنار گذاشته شود، انسان به حسب طبعش حب نفس دارد، البته حب نفس یکی از کمالات انسانی است، مثلاً اگر مادر حاضر است جاننش را به خاطر فرزندش از دست بدهد به خاطر حب نفس است چون فرزند خودش است و الا اگر فرزند خودش نبود حاضر نبود جاننش را به خاطر او به خطر بیندازد، پس ریشه حب مادر به فرزند که برترین محبت‌ها در دنیا است حب نفس است. پس انسان حب نفس دارد و همه چیز را برای خودش می‌خواهد اما انقطاع از این حب سلامت قلب می‌آورد. پس نشانه سلامت قلب این است که انسان آنچه برای خودش دوست دارد برای دیگران هم دوست داشته باشد لذا اگر کسی اهل عبادت و تلاوت قرآن و راز و نیاز با خداوند باشد اما نسبت به دیگران این گونه نباشد از قلب سلیم برخوردار نیست، پیامبر (ص) علاوه بر عبادت و راز و نیاز با خداوند نسبت به مردم مهربان بود و همان گونه که دغدغه هدایت آنها را داشت دغدغه زندگی آنها را هم داشت تا جایی که آیه نازل شد «لعلک باخع نفسک»، لذا دل و قلبی که کینه دیگران را در خود جای داده باشد نمی‌تواند جایگاه حب الهی باشد و مصداق قلب سلیم واقع شود. پس باید سعی کنیم غیر از خداوند را از قلب خود خارج کنیم و نسبت به دیگران قلب و دلمان را به مرحله‌ای برسانیم که دیگران را هم‌ردیف خود قرار دهیم به حدی که آنچه که برای خود دوست داریم برای دیگران هم دوست داشته باشیم و آنچه را برای خود دوست نداریم برای دیگران هم دوست نداشته باشیم.

«والحمد لله رب العالمین»